فقه الحدیث روایت «ذورا م رأوا»

۶۳. رؤیت هلال (۱۴۰۴/۰۲/۰۶) سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - شنبه،۰۶ اردیبهشت ۱۴۰۴ موضوع:

- پیش‌گفتار(چکیده)
- اظهریت معنای فتوا در تعبیر «ذورا م رأوا»
- لزوم تأمل بیشتر پیرامون وجه تعبیر «ذورا م رأوا»
- تصفیه احادیث در قرن چهارم، ادعائی بودن دلیل

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
فقه الحدیث ذروا م رأووا.

موضوعات فرعی:
رأی بمعنای فتواست یا اعتقاد؟ شواهدی در کلمات علماء برای رأی بمعنای فتوا، وجود رأی و فتوا در بین اصحاب ائمه، فطحیه و وجه گرایش برخی بزرگان به این فرقه، شواهدی بر مصلحتی بودن گرایش به فطحیه، وجه صدور روایت ذروا م رأووا، تفاوت فطحیه و واقفیه، لدعای تصفیه روایات در قرن چهارم بدون دلیل

اظهریت معنای فتوا در تعبیر «ذروا ما رأوا»

قبل از اینکه بحث حدیث عمر بن یزید را ادامه بدهیم، به مطالبی که در ادامه جلسه قبل افاده فرمودند را اشاره میکنم. تفصیل بیشترش را هم ان شاءالله خودتان مراجعه میکنید که در ذیل مباحثه جلسه سیصد و هشت میباشد. دو مطلب ارسال شده است. یکی که همان توضیحات و تحقیقات بیشتری راجع به اینکه در قرن چهارم، علماء روایات را تصفیه کردهاند، مرحوم شیخ هم بهخاطر نظر بازی که داشتند، آن هایی که علماء تصفیه کرده بودند را دوباره به فضای روایات برگرداندند. توضیحات آن مفصل است. به برخی از آنها اشاره میکنم. بحث دیگری هم فرمودهاند؛ فرمودهاند: چرا «رأی» در «[ذرووا] ما رأوا» را بهمعنای رأی فقهی در نظر گرفتهاند؟ چرا آن را بهمعنای رأی اعتقادی در نظر نمیگیرند. اصلاً این رأی فقهی از کجا آمده است؟ شیعه که اجتهاد رأی را مذموم میدانست. این رأی، قطعاً باید بهمعنای رأی اعتقادی باشد.

من ابتدائا نکتههای را راجع به این عرض کنم؛ اینکه در روایت معروف «خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا»، این رأی بهمعنای اعتقاداتشان است؟ آیا "ما رأوا یعنی فی اعتقادهم الباطل" یا "ما رأوا" یعنی "ما أفتوا"؟ خیلی تفاوت میکند. اصل این دو معنا از قدیم در کلمات علماء بوده است در اینکه رأی را بهمعنای اعتقادشان بگیریم؛ یعنی «ذروا ما اعتقدوا»؟ یا «ذروا ما افتوا»؟ در کلمات علماء هم بوده است. مثلاً مرحوم شیخ انصاری در رساله اجتهاد و تقلیدشان که در مباحثه آوردیم و اینجا خواندیم هم دارند. نمیدانم رساله اجتهاد و تقلید شیخ اعظم در مجموعه مولفاتشان آمده یا نیامده. شیخ درجایی که یک مجتهد از شرائط خارج شود، مطرح فرمودهاند. سید هم دارند. مجتهد برای جواز تقلید بالای ده شرط دارد. اگر این شرائط از او سلب بشود، دیگر تقلید او جایز نیست. شیخ انصاری و دیگران به همین جمله استشهاد کردهاند. «ذروا ما رأوا» یعنی اینها دیگر از آن شرائط تقلید خارج شدهاند. لذا معلوم است که این آقایان «رأوا» را بهمعنای افتاء گرفتهاند. نه بهمعنای اعتقاداتشان.

مرحوم صاحب جواهر در جلد چهلم، کتاب القضاء، صفحه سیصد و نوزده، مطلبی دارند. من سؤال طلبگی را هم مطرح میکنم تا دنبالش بگیریم ببینیم چه می شود. فرمودهاند:

> **كما لا بعد في التزام ذلك في الفتوى أيضا ، على معنى عدم جواز العمل بها في الزمان المتأخر عن القسق ، أما ما مضى فلا ينقض العمل الواقع بها....ويمكن استفادة بعض ما ذكرناه من خبر الحسين بن روح المروي عن كتاب الغيبة للشيخ عن أبي محمد الحسن بن علي عليهماالسلام «أنه سئل عن كتب بني فضال ، فقال : خذوا بما رووا وذروا ما رأوا » بناء على إرادة الفتوى من الرأي فيه لا الوقف**[1]

«كما لا بعد في التزام ذلك في الفتوى أيضا»؛ قبلاً حکم قاضی را میفرمودند، بعد فتوا را هم میفرمایند. **«على معنى عدم جواز العمل بها في الزمان المتأخر عن القسق»**؛ وقتی

مفتی فاسق شد، دیگر زمان متأخر از فسق تقلید جایز نیست. **«أما ما مضی فلا ینقض العمل الواقع بها»**؛ آن زمانی‌که عادل بود مشکلی نداشت.

«...أنه سئل عن کتب بنی فضال، فقال: خذوا بما رووا وذروا ما رأوا بناء علی إرادة الفتوی من الرأي فیه لا الوقف»؛ به‌خاطر واقفی بودن مشکلی نبوده، به‌خاطر «فتوا» بوده است. صاحب جواهر این را فرمودند که کاشف از این است که این حرف سابقه دارد.

ولی نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم، این است: اوالًا رجوع به «لا الوقف» است. چون بنو فضال که واقفی نبودند. چطور صاحب جواهر فرمودند؟ آیا چیزی است که من خبر ندارم؟ نمی‌دانم چرا ایشان «لا الوقف» را فرموده‌اند. آن چه که برای بنو فضال می‌گویند فطحی بودن است، نه واقفی بودن. اما آیا منظورشان وقف لغوی است؟ یعنی «الوقف فی الائمة» که وقف لغوی است. نه واقف بودن بر عبدالله افطح. اگر منظور این باشد مانعی ندارد.

علی ای حال اگر خودمان باشیم اظهر کدام است؟ انصافش این است که در این روایت احتمال این‌که «رأوا» به‌معنای اعتقاد باشد، صفر نیست. نمی‌توانیم آخر کار این احتمال را به صفر برسانیم. هر دو احتمال در کلمات هست، علماء هم استشهاد کرده‌اند. در جاهای مختلف این «ذروا ما رأوا» را علماء آورده‌اند. حتی برای تقلید میت و سائر موارد از این روایت استفاده کرده‌اند. به مناسبت‌ها از این «خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا» در جاهای مختلف استفاده کرده‌اند. اما این‌که این «رأوا» چیست؟ گمان من این است که اظهر در استدلال این است که رأی به‌معنای فتوا است. ولو احتمال دیگر هم محتمل است. بلکه حتی تلفیق هر دو هم محتمل است. مانعة الجمع نیستند اما با این توضیحاتی که عرض می‌کنم اظهر این است که مقصود رأی در فتوا است.

ایشان فرموده‌اند: شیعه رأی را مذموم می‌دانستند. اصلًا معنا ندارد که بگوییم کتاب‌هایی در خانه‌های آنها بود که رأی در آنها بود. اگر در آن رأی بود که شیعه نمی آوردند. «شیعه که اجتهاد رأی را مذموم می‌دانست. این رأی قطعًا به‌معنای رأی اعتقادی است». اگر رأی اعتقادی است، سؤال این است: این رأی اعتقادی به‌معنای رأی اعتقادی موجود در این کتب است؟ یا رأی اعتقادی بیرون؟ «خذوا ما رووا»، چون این کتاب‌ها در خانه های‌تان پر است. خب «ذروا» رأی آنها را. در این کتاب‌ها که رأی آنها نیست. شما کاری با رأی آنها نداشته باشید. «ذروا ما رأوا» بیرون این کتب. این یک وجه است. وجه دیگر «ذروا ما رأوا» در همین کتب. خب اگر وجه اول است، نیازی نبود بفرمایند «ذروا ما رأوا». چون سؤال از کتب بوده، نه از اعتقاد آنها. می‌فرمودند «خذوا کتبهم فانها الروایة». آنها هم در روایتشان ثقه هستند. با این‌که خود آنها از کسانی سؤال می‌کنند که می‌دانند منحرف هستند، نیازی نبود این‌طور بگویند. آنها که سؤال نکردند شاید عقیده آنها حق باشد. این مفروض است که رأی آنها باطل است. خب در این‌صورت حضرت می‌فرمودند: «خذوا منها فانها الروایة». «و ذروا ما رأوا»؛ یعنی اعتقاد وقف آنها را کنار بگذارید. به این نیازی نبود. چون معلوم است که به این خاطر سؤال می‌کنند که اعتقاد آنها را قبول ندارند.

شاگرد: ترس آنها از این نبود که اعتقاد آنها در روایاتشان هم تأثیر گذاشته؟ مثل انحراف اعتقادی اهل‌سنت که بعدًا در فقه‌شان هم تأثیر گذاشته است.

استاد: پس باید بگویند «لاتاخذوا مما رووا».

شاگرد: می‌خواهند بگویند که این اتفاق نیافتاده است. یعنی رأی عقیده‌ای آنها در فتوای فقهی آنها تأثیرگذار نبوده است.

استاد: یعنی مظانّ‌ این‌که آنها بعدًا آمده باشد؟ سؤال من این است: وقتی کتاب نوشته شده و در خانه‌های شیعیان آمده، آن وقت فاسد بوده‌اند یا نه؟

شاگرد: فسادشان ظهور نداشته ولی احتمال این را می‌دادند که فاسد بوده‌اند.

استاد: اتفاقا فسادی که در آن‌ها بود، لحظه ای بود. به این خاطر بود که یک امام شهید می‌شد و آن‌ها متحیر می‌ماندند. این چیزی نبود که از اول برنامه‌ریزی کرده باشند.

شاگرد۲: این فسادی که اتفاق افتاده ریشه‌هایی داشته و حضرت هم از آن نهی کرده‌اند. کسی که دچار حیرت می‌شود، چه بسا قبلاً نقطه ضعف‌هایی داشته که بعد به آن نقطه رسیده است. لذا این احتمال وجود دارد که حضرت از رأی آن‌ها قبل از این، نهی فرموده اند.

استاد: من مشکلی ندارم. حالا روی فرضی که من عرض می‌کنم شما این را انتخاب می‌کنید. می‌گویید وقتی حضرت فرمودند «خذوا ما رووا» یعنی کل این کتاب روایت است و مشکلی نیست. «ذروا ما رأوا» هم یعنی کاری به آن‌ها نداشته باشید. بسیار خب. من می‌خواستم سه احتمال بگویم.

شاگرد۳: احتمال اول این شد که اعتقادات فاسد آن‌ها خارج از کتب بوده.

استاد: بله، در کتاب‌ها هم آن اعتقادات نیامده است. چه به نحو بذور [av1]و چه به نحو حضور. چون قبلش نوشته بودند.

شاگرد: برخی به این صورت تقریب کرده‌اند: گفته اند همین که توقیعات آمد به‌صورت طبیعی این حالت روانی را ایجاد می‌کند که شاید می‌خواستند در میان مردم آن‌ها صفر بشوند. لذا گفته اند آن اعتقاداشان را رها کنید و این کتب مانعی ندارد. یعنی خود آن‌ها شبهه نداشتند که شاید آن‌ها باطل بوده است ولی چون توقیعات سنگین بوده، گفته اند شاید جایز نباشد به طرف چیزی بروید که به سمت آن‌ها است.

استاد: نه، در این صورت تعبیری به این صورت نمی‌آوردند، مخصوصاً با وجود کلمه «مما» که گوی دارند کتاب را دو بخش می‌کنند. این احتمال اول بود که کلاً بیرون باشد.

احتمال دوم این است: رأی خودشان را در این کتب به‌عنوان عقیده فاسده آورده‌اند. شما «خذوا مما رووا و ذروا عقیدته الفاسده فی هذه الکتب». دقیقاً خود محتوای کتاب دو بخش می‌شود.

شاگرد: دراین‌صورت رأی اعتقاد فاسد است یا فتوا؟

استاد: فعلاً اعتقاد فاسد را می‌گویید. این احتمال هم ظاهر نیست چون اگر بعد از فساد عقیده بود و آن رأی فاسد را در این کتب آورده بودند خانه‌های شیعیان از این کتب پر نمی‌شد. می‌خواهم ببینم اظهر کدام است و الّا تا نهایت به صفر نمی‌رسید. می‌خواهید ببینید کدام یک بیشتر به ذهن می‌آید.

بنابراین آن چه که بیشتر به ذهن می‌آید، این است: «ذروا مما رأوا» یعنی فتاوایشان. شاهد این «افتوا» چیست؟ شاهد آن ریخت کتاب فقه الرضا است. این کتاب منسوب به حضرت است. حالا یا کتاب شلمغانی است یا شارع ابن بابویه است یا کتاب دیگری. این عرض من خیلی مهم است. نمی دانم آیا رفتید کتاب را ببینید یا نه؟ اصلاً وقتی آدم کتاب را می‌بیند اینکه دو بخش است، به ذهن می‌آید. همین جور از دور بگویید «رأوا»؟! اما وقتی یک دور فقه الرضا را می‌بینید، آن هم با این عینک که شاید کتاب التکلیف شلمغانی باشد، شاید الشرائع ابن بابویه باشد، می‌بینید که کتاب دو بخش است. یک بخشی که می‌گوید «اعلم» و ...، بخش دیگر می‌گوید «رؤیت»، «اروی». یعنی کاملاً بخش روایت این کتاب با بخشی که حرف می‌زند جدا است.

حالا باز هم پرونده این بحث مفتوح باشد. فعلاً با این قرائن، دور است که منظور از «ذروا ما رأوا»، رأی اعتقادی باشد. اما اینکه بگویند «رأوا» نبوده، ببینید اصل استعمال رأی در اجتهاد خیلی بوده است. چقدر روایات هست که دارد همراه اصحاب الرای نشوید. لذا نمی‌توانیم بگوییم رأی یعنی

اعتقاداتِ باطل. کاربرد خارجیِ کلمهٔ رأی در روایات شیعه، ولو درجایی‌که بخواهند بگویند باطل است، قابل انکار نیست. شما بگویید «ذروا ما رأوا» یعنی «ذروا ما اعتقدوا». چرا؟ چون رأی کاربرد داشت. ولو بد باشد. فقط این می‌ماند که اگر رأی، بد بود، در خانه‌های شیعیان نمی‌آمد لذا ائمه نفرمودند «ذروا ما رأوا» یعنی «افتوا». ببینید به گمانم این حرف خیلی نیاز به تحقیقات جنبی دارد. خودش همینطوری یک حرف خامی در فضای کلاس مباحثه به نظر می‌رسد که بگوییم رأی و فتوا نزد شیعه مذموم بود و شیعه اصلاً دور و بر فتوا نمی‌رفت! اصلاً این جور نیست. ائمه تحذیرات مهمی دارند از اینکه سراغ رأی و قیاس بروند. اما اینکه بگوییم مذموم بود به این معنا که نبود، اصلاً این جور نیست. اگر شما جمع‌آوری کنید قرائن بسیار زیادی پیدا می‌کنید. اصلاً غیر از این ممکن نیست؛ بین علماء شیعه بود. کتاب‌هایی که کتاب رأی بود.

شاگرد: آقای دکتر پاکت چی مقاله‌ای در مورد وضعیت گروه‌های مختلف فقهی زمان امام صادق دارند. آن جا خوب نشان می‌دهد تمام اصطلاحاتی که در یک گروه مذموم بود، در آن گروه کاربرد داشته است. همین رأی در اصحاب حدیث به‌شدت مذموم است اما شواهدی می‌آورد که خود آن‌ها چقدر از کلمهٔ رأی استفاده می‌کردند.

استاد: بله، اصل تحذیر که گیری ندارند و معلوم است. اما اینکه استفاده کنیم که اصلاً نبوده، اینطور نیست. یک حدیثی هست که خیلی قشنگ است. گاهی در یک جایی نمی‌شود صبر کرد «حتی تلقی إمامک». الآن می‌خواهد إحرام ببندد چه کار کند؟ شاید در تهذیب است، به حضرت عرض کرد: یکی از همراهان ما در میقات لبیک گفت و محرم شد، بعد دید اصلاً ناخن‌هایش را نگرفته است حال هم می‌خواهد صبر کند تا مدت طولانی. چون همان ابتدا ناخن‌ها را می‌گرفتند تا وقتی که در احرام هستند ناخن‌هایشان بلند نباشد. او دید ناخن‌هایش را نگرفته، چه کار کند؟ می‌گوید «افتی بعض اصحابنا» که ناخن‌ها را بگیرد و دوباره لبیک بگوید. بهر حتی فتوا داد! یک چیز واضح است که نباید این جور بگوید. یعنی یک افتائی است، که برای ما واضح است که نباید اینطور بگوید. حضرت فرمودند: چرا این کار را کرده؟! وقتی محرم شد، می‌داند. بعد فرمودند: «علیه اراقة دم»؛ باید گوسفند بکشد چون بعد از اینکه محرم شده بود ناخن گرفته است. حضرت فرمودند: این یک افتاء بی خودی است. «ایاک ان تفتی الناس بغیر علم». به غیر علم والّا به ابان فرمودند: « احبّ‌أن تجلس فی المسجد و تفتی الناس». این افتاء اصلاً مطلب مشکلی نیست. چرا بعض اصحاب ائمه از فقهاء بودند؟ یعنی فقط روایت نقل می‌کردند؟! اگر روایت نقل می‌کردند که فقیه و غیر فقیه فرقی ندارد. در روایتی دارد: «فإنّ الّا نَعْدُ المَفْقِيهَ مِنْهُمْ فَقِيهاً حَتّى يَكُونَ مَحْدَثاً. قِيلَ لَهُ أَوَ يَكُونُ المُؤْمِنُ مُحَدَّثاً؟»؛ تعجب کرد گفت: شما شیعیان خودتان را فقیه نمی‌دانید تا اینکه محدّث باشد؟! حضرت فرمودند: «يَكُونُ مُفَهَّماً وَ المُفَهَّمُ المُحَدَّثُ»[2]؛ وقتی یک چیزی به او می‌گوییم بفهمد. «إنّما عَلَيْنا أَنْ نُلْقِيَ إلَيْكُمُ الأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّعُوا»

[3] که مرحوم ابن ادریس در مستطرفات دو تا دارد؛ اینطور هم آمده: «انما علینا القاء الاصول و علیکم التفریع». هر دو عبارت آمده است. جالب این است: صاحب وسائل که با تقلید در وسائل مخالفت می‌کنند، این دو روایت را که می‌آورند، می‌گویند: یعنی اصولی که ما گفتیم. پس دیگر تقلید نمی‌خواهد. این را می‌گویند و بعد می‌گویند: «یحتمل التقیه»! یعنی احتمال تقیه در آن هم می‌دهند. تا این اندازه با تقلید مخالف هستند!

شاگرد: همان اشکال به رأی به معنای اعتقاد هم اینجا می‌آید که چطور بیوت شیعه از رأی های فقهی غلط پر بوده است؟

استاد: من نگفتم از رأی فقهی غلط پر بوده. گفتم رأی می‌دادند و عمل می‌کردند. گفتم فتوا بوده و ائمه می‌فرمودند «ایاک ان تفتی الناس بغیر علم».

شاگرد: عرض من این است که «ذروا ما رأوا»، رأی فقهی است.

استاد: اینها هم در زمان استقامتشان حجت بوده؛ آنها فقیه بوده‌اند. این روایت می‌خواهد بگوید شرط حجیت رأی آنها گذشت. «ذروا ما رأوا»، رایی که در وقت استقامت حجیت بالفعل داشت، چون عالم بودند. چون جزء فقهاء بودند.

شاگرد: وقتی بیوت از کتب اینها پر بوده، در حال استقامتشان بوده است.

استاد: بله، و حجت هم بوده است.

شاگرد: خب چرا حضرت می‌فرمایند «ذروا ما رأوا»؟

استاد: چون بعداً از استقامت خارج شدند و شرط حجیت فتوا و آن رأی از بین رفت. در عروه هست؛ یکی از شروطی است که اگر در مفتی از بین رفت، دیگر در ادامه هم نمی‌توانید تقلید کنید. این معنا ظاهر است.

شاگرد۲: رأی آنها به چه نحو بوده است؟ آیا به نحو انتخاب حدیث بوده؟ یا اینکه به همین نحوی بوده که الآن فتوا می‌دهند و تفریع فروع می‌کنند؟ اصحاب چه مرزی قائل می‌شدند که امام می‌فرمودند قیاس نکنید و آنها آن را قیاس نبینند و مثلاً بگویند تنقیح مناط است.؟

استاد: همان مسأله تفریعات و اصول است. مسأله تنظیم است. فرق کتب و اصول چه بود؟ در اصول الروایه عین متن روایت را می‌آوردند. اما مصنف کتاب یک چیز شسته رُفته را می‌آورد. الآن توضیح المسائل به چه نحو است؟ این درس خارج که نیست. بلکه یک چیز شسته رُفته منظم به دست مردم می‌دهند. «بیوتنا ملأ» به همین معنا است. نه اینکه آنها را برای بزرگان علماء نوشته بودند. در خانه‌ها می‌آمد. اگر فقه الرضا را نگاه کنید، می‌بینید. همچنین بعضی از کتبی که با آن مناسبت داشته باشد، همینطور است. یعنی ریخت‌ش ریخت توضیحات بوده است. هیچ مشکلی نداشتند. «لیس لهوالاء مثله» که حاج آقا می‌فرمودند ظاهراً این جمله قبل از این بوده که مالک موطأ را بنویسد. همان زمانها بود. یعنی کتابهایی می‌نوشتند و عرضه می‌کردند. و چون فقیه بود بر «أروی» و «سمعت» اقتصار نکرده است که او محدث می‌شد. حال در بخش بعدی توضیحاتی را عرض می‌کنم.

شاگرد: شاید فطحیه یک مکتب فقهی جدای از شیعه داشتند.

---

[1] جواهر الكلام نویسنده : النجفي الجواهري، الشيخ محمد حسن جلد : ۴۰ صفحه : ۳۱۹

[2] وسائل الشیعة ج۲۷ ص۱۴۹

[3] عوالي اللئالي ج۴ ص۶۳

[av1]?? ????? ??:??????? ????

لزوم تأمل بیشتر پیرامون وجه تعبیر «ذروا م رأوا»

استاد: م راجع به فطحیه بحث کردیم. عبد الله افطح شش ماه زنده بود. خود امام علیه‌السلام به امام کاظم علیه‌السلام فرمودند: با او کاری نداشته باشید او عمری نمی‌کند. شش ماه بود و رفت، آن وقت شما می‌بینید یک اعاظمی فطحی می‌شوند! بنی فضال هم تا آخر فطحی می‌مانند! خب این معقول است؟! حسن بن فضال از خصّیصین ِاصحاب امام رضا علیه‌السلام است، چطور صاحب جواهر وقف را می‌گویند؟! اگر وقف به معنای واقفیه باشد یا وقف به معنای فطحیه؟ خود عمار ساباطی که فطحی است، آیا این حرف امام کافی نیست؟! می‌فرمایند: «استوهبت ُعمّارا من ربّي، فوهبه لي». در مباحثه من یک احتمالی عرض کردم؛ گفتم زمانی بود که باید در جامعه برای حفظ جان امام کاظم علیه‌السلام یک موجی ایجاد می‌شد. باید أعیان سراغ این می‌رفتند که امام مخفی بشوند. منصور دستور داده بود که بکشید، حضرت هم به پنج نفر وصیت کرد. ببینید چه فضایی بود؟! خب شیعه چه کار کردند؟ عبدالله افطح را بزرگ کردند. در وصیت امام هم بود. خیلی کار درست و حسابی بود، برای کسی که مأموم گذاشته بود فوری بکشید. خب بعد این فطحی اصحاب خاص می‌شود. پسرهایش همه از اصحاب خاص امام هادی و امام عسکری بودند. چطور همه اینها این قدر صمیمی بودند، آن وقت بگویند «ذروا م رأوا»؟! یعنی برگشتند؟! فطحیه که برای زمان امام کاظم و اول امر بود، چطور فرمودند «ذروا م رأوا»؟! این از سؤالاتی است که باید پی بگیریم. گمان من این است که در اینجا یک حلقه مفقوده ای داریم. اینکه در این فاصله‌ای که امام عسکری سلام الله علیه فرمودند: «ذروا م رأوا»، یک واقعه‌ای اتفاق افتاده که ذکر نشده است. یعنی با سائر چیزهایی که ما از فطحیه و بنی فضال با آن جلالتشان می‌دانیم، یک دفعه آخر کار امام عسکری علیه‌السلام بفرمایند «ذروا م رأوا»؟! خب این سؤالات را خوب بود قبلش از امام هادی علیه‌السلام بپرسند. از امام رضا بپرسند. مگر نمی‌شد؟! چون فطحی ها قبلش بودند. چطور شد حال در آخر کار جناب حسین بن روح این جور می‌گویند؟! من گمان می‌کنم یک واقعه‌ای خاص بوده که اگر برای ما نقل بشود که این جور شد و شیعه سراغ آخرین امام آمدند و پرسیدند بیوت ما از کتب آنها پر است، حضرت هم فرمودند «ذروا م رأوا». یعنی از الآن دیگر به فتاوای آنها عمل نکنید. این سؤال مهمی است. اصلا ًجور در نمی‌آید. بنی فضال اصلا ًواقفی نبودند. موجّه بودند. ببینید چه تعریف هایی! فطحیه هم که اصلا ًاز بین رفته بودند یعنی چه او بر عبد الله افطح باقی بمانند!؟ یعنی روایات اثنی عشر را ندیده بودند؟! خود امام رضا علیه‌السلام را درک کردند. واقفیه با حضرت بد بودند، کسی که امام کاظم علیه‌السلام را نعوذ بالله امام نمی‌داند، از اصحاب ایشان می‌شود؟! بعد از اصحاب پسرشان امام رضا که خودشان را امام می‌دانند، می‌شوند؟! درحالی‌که او ایشان را امام نمی‌داند. یعنی ایشان را در اصل ادعای امامت نعوذ بالله دروغ گو می‌دانند، آن وقت از اصحاب خاص آنها می‌شوند و از آنها این همه روایات نقل می‌کنند؟! معقول نیست. این سؤالی است که در ذهن من مطرح است.

شاگرد: در خاطرم هست که نجاشی دارد که در آخر عمر از حسن بن علی بن فضال در مورد عبدالله پرسیدند، گفتند اسم او را نیاور...

شاگرد۲: در کشّی آمده

استاد: اینها ظهوراتِ‌آن مطالبی است که من دارم عرض می‌کنم. ما می‌خواهیم از این ظهورات، آنها را کشف کنیم. دیدم گفته اند مرحوم شیخ، نجاشی، کتب بنی فضال را درس می‌گرفتند. در زمان نجاشی می خواندند، وقتی کتابها تا آخر کار این جور بود، آن وقت «ذروا ما رأوا» به چه معنا است؟ پرونده آن مفتوح می‌ماند. شما تا فردا بیشتر روی آن مطالعه کنید. شواهدی له و علیه آن پیدا کنید. البته اینها در کلاس خیلی چکش خورده است ولی به اندازه‌ای نیست که این سؤالات حل بشود. این سؤال در ذهن من هست.

شاگرد۲: ظاهراً می‌گویند فطحیه یک امام اضافه کرده اند. نظر شریف شما این است که فطحیه استادهان ای ادامه دادند؟ یکبار می فرمایید ادامه داده اند و فهمیده اند که اشتباه کرده اند، یکبار می فرمایید اصلاً ادامه ندادهه اند. کدامیک مقصودتان است؟

استاد: یعنی آیا یک امام اضافه کردند؟! ای نه، اینکه وقتی به اظهار رسید، این را اظهار نکردند تا دست خودشان را رو کنند و بگویند قضیه چه بود. حتی این هم که می‌گفتند: او شش ماه امام بود، چون این جور چیزها بعداً لوازم اجتماعی داشت. خودشان می‌دانستند. این لوازم را تعمیه می‌کردند. کما اینکه می گویند او وقت وفات آن را گفت، تعمیه می‌کرد. وقت وفات که این کلمه را می‌گفت معلوم بود که در بطن کار یک مطالب مهمی است.

شاگرد: در وقف هم همین را می‌فرمایید؟ چون در وقف خیلی سنگین تر است

استاد: در وقف توضیحات بیشتری هست. اولاً امام کاظم علیه‌السلام وقتی به امامت رسیدند، به‌شدت جان امام در خطر بود. درست برعکس‌ش زمان امام رضا علیه‌السلام است. حضرت امام رضا حرفهای تندی می‌زدند و شیعه می‌گفتند: آقا ببینید با پدر شما چه کرد؟! تقیه کنید. حضرت فرمودند: اگر ذره ای از او به من ضربه ای و صدمه ای رسید، من امام نیستم. یعنی معلوم بود که دیگر شرائط آنطور نبود. پس جان امام رضا علیه‌السلام در ابتدای امامت در خطر نبود. در اینجا نمی‌توانیم بگوییم واقفیه می‌خواستند جان امام را حفظ کنند. جان امام رضا در خطر نبود تا آنها حفظ جان کنند. در خود روایت هم امام توضیح می‌دهند. فرمودند واقفیه دو دسته هستند؛ یک دسته عده‌ای بودند که از پدر ما روایتی را شنیده بودند و اشتباه فهمیده بودند. اینها قاصر در فهم هستند. یکی هم جهات مالی بود. اموال اهل البیت نزد او بود و نمی خواست به امام تحویل بدهد، لذا سراغ وقف رفت. لذا واقفیه فرق دارند. در ریخت کار و مجموع آن تفاوت می‌کنند.

شاگرد۲: احتمال دیگری هم به ذهن می‌آید که وقتی فرمودند «ذروا ما رأوا»، احتمال توهم تأیید باشد. چون وقتی فرمودند «خذوا ما رووا» این توهّم بود و لذا حضرت هم فرمودند «ذروا ما رأوا». رأی هم به‌معنای اعتقادی باشد. حضرت فقط می‌خواستند یک احترازی از عقیده باطل آنها داشته باشند.

استاد: تقریباً به همان احتمال اولی برمی‌گردد که آقا فرمودند.

شاگرد۲: حرف ایشان این بود که اعتقادشان در کتابها آمده بود.

استاد: نه، این دومی بود.

شاگرد: خلاصه فرمایش شما در مورد فطحیه چه می‌شود؟ یعنی معتقد هستید که فطحیه یک مسلکی غیر از مسلک دوازده امامی داشتند. شرائط خاصی بوده، چون جان امام در خطر بوده لذا عبدالله افطح را علم کردند.

استاد: در اینکه عبد الله افطح در آن شش ماه مدعی امامت بود، شکی نیست. او می‌نشست ودور او جمع می‌شدند. هشام بن سالم است؛ می‌گوید رفتم و دیدم چه جواب هایی می‌دهد. می‌گوید بیرون آمدم و همینطور حیارا و سکاری می‌رفتم و گفتم نزد چه کسی بروم؟! سمت ابو حنیفه؟! سمت چه کسی؟! خادم امام کاظم علیه‌السلام آمد و گفت: نه به آن و نه به آن. حضرت از دلش خبر دادند. این

جور بود. آن چه که میخواهم عرض کنم، این است: در این مشکلی نیست که عبادالله مینشست و جمعیت هم میرفتند. بین این جمعیت هم گروه بسیاری ساده بودند. ظاهر همین را میدیدند. صحبت من سر اعاظم اصحاب است. کسان بزرگی که قرائنی هست که آنها آدمهای سادهای نبودند. ما الآن راجع به اینها بگوییم حدیثشان موثق است. چرا؟ چون این فطحی بوده و فطحیه را هم فقط توثیق کردهاند. اعتقاد فاسد داشتند. این برای ما خیلی صاف نیست. بسیاری از بزرگانِ رواتِ فطحیه با بعضی از توضیحات درایی که تجمیع کنیم، میتوانیم احادیثشان را صحیح کنیم تا دیگر موثق نباشد. البته اگر سر برسد. ما باید تشابک شواهد را جلو برویم.

شاگرد: پس این «ذورا م رأوا» را به نتیجه ای روشن نرسیدید؟

استاد: من عرض کردم این احتمال که «رأوا» بهمعنای فتوا باشد، اظهر است. کتاب دستهبندی بود. کتابهایی که آن زمان نوشته می شده، یک نمونه اش فقه الرضا است که در دست ما است، هر کسی آن را نگاه میکند محتوا را دو سنخ میبیند. محتوای روایت و این محتوا که صاحب کتاب حرف میزند و توضیح میدهند وتعلیم میدهد. اگر میخواهی وضو بگیری این کار را بکن؛ نمیگویی که من دارم روایت نقل میکنم. ولو معدنهای روایت معلوم باشد و او جمع کرده است.

شاگرد: با توجه به مطلبی که از بنو فضال فرمودید که آدمهای خوبی بودند چرا امام علیهالسلام میفرمایند «ذورا م رأوا».

استاد: من، آن چه که بیشتر به دنبالش هستم، این است: میبینم در فاصلهای که امامت امام عسکری علیهالسلام بود، پرسیده شده است. و الاّ از پدرشان میپرسیدند. شهادت امام هادی علیه السلام سیصد و پنجاه و چهار بوده است. از سیصد و پنجاه و چهار تا دویست و شصت، شش سال است که مدت امامت امام حسن عسکری علیه السلام است. اگر زمان امام هادی علیه السلام بود،خب ریخت کار این بود که از ایشان بپرسند. نه اینکه از پسر بپرسند. به امام هادی میگفتند که «بیوتان مألف». یعنی با وجود امام هادی روشن بود که سراغ امام عسکری نمی رفتند. پس اینکه حسین بن روح میگوید سراغ ابومحمد علیهالسلام رفتند و سؤال کردند، اظهر این میشود که زمان امامت حضرت بود. و الاّ حضرت میفرمودند پدرم این جور فرمودند. در این شش سال بوده است. عرض من این است: در این شش سال فاصله امامت یک چیزی رخ داده است. خیلی چیزها هم رخ داده بود. عجائبی در این شش سال شده است. لذا این بود که سبب شد حضرت اینطور بفرمایند. ولذا اگر ما آن قضیه را بدانیم میبینیم زوایای خفی ای از حفظ جان امام در آن هست. یعنی مثلاً علی بن فضال که خیلی جلیل القدر است؛ پسر که میگوید من از پدرم روایت نمیکنم چون هجده سالم بیشتر نبود. در سنّی نبودم که بگویم «اروی عن ابی». فقط کتابهای پدرم را مقابله میکردم. پسر بزرگ اسمش محمد بود. احمد کوچکتر بود ای علی؟ از نظر وفات بنظرم احمد دیرتر وفات کرد. این سه برادر و پدر، بنی فضال هستند که خیلی مهم هستند. این علی بسیار مهم بوده است. در زمانیکه این واقعه رخ داد که امام صالح دانستند این را بگویند، ما نمیدانیم آن واقعه چیست. آیا واقعاً یک دولت شده؟ یا یک امر مخفی اجتماعی بوده که تعمیه شده است؟ لذا به شیعه اعلام نشده و فرمودهاند روایاتشان مانعی ندارد، به فتواشان عمل نکنید. این خوب بوده تا آن مقصودی که داشتند، با پیدا کردن آن حلقه مفقوده، کاملاً بماسد. اینها احتمالاتی است که صرفاً به قرائن و تناسب های حکم و موضوع عرض میکنم.

شاگرد: از بنی فضال، علی است که در زمان امام عسکری علیهالسلام است؟

استاد: بله علی است ، گفته از اصحاب خاص امام عسکری و امام هادی هستند. برای امام جواد نگفته اند.

شاگرد۲: اینکه چون زمان غیبت حضرت حجت میرسید و قابلیت عرضه سخت میشد، دلیلش نبوده؟ یعنی تا حال امام بوده و میتوانسته اصلاح کند.

استاد: این امر کلی است که می‌فرمایید. ببینید باید یک چیزی رخ بدهد تا شیعه سؤال کند.

شاگرد۲: شیعه می‌دانست که بعد از حضرت دوران غیبت شروع می‌شود.

استاد: نه، برای خصوص بنی فضال باید یک چیزی رخ بدهد و یک موجی در بدنه و عموم شیعه حاصل بشود که برای بنی فضال این قضیه رخ داد و محکوم شدند، دور شدند، حالا چه کنیم که خانه‌هایمان از کتب آنها پر است؟! بیایند از امام عسکری بپرسند. و الاّ قبلش از پدرشان می‌پرسیدند. نمی‌دانیم آن چیست. چه بسا وقتی این سؤال در ذهنمان باشد و به دنبالش بلند بشویم، چه بسا از بعض قرائن پیدا کنیم. این را به این دلیل عرض می‌کنم تا وقتی آدم در ذهنش به جمیع اطلاعاتی که از آن زمان دارد نظام می‌دهد، باید یک نظامی در بیاید که جفت و جور باشد. معقول باشد. بتواند آدم همه آنها را به‌عنوان یک واقعه‌ای در اجتماع سر برساند.

شاگرد: احتمال دارد که این فرمایش امام مانند فرمایشی باشد که نسبت به یونس داشتند؟ از باب حفظ جان راوی باشد؟

استاد: این هم ممکن است. چون یکی از آنها –احمد ای علی- حدود شهادت امام عسکری وفات کرد. شاید دیگری هم دویست و نود بود. یعنی حدود سی سال بعد. در زمان غیبت صغری هم بود. آیا جایی بود که جانش در خطر بود! علی ای حال در آن زمان خیلی خلفاء بنی العباس اینها را کشتند. خود شلمغانی بعد از اینکه این حرفها برایش پیش آمد کشته شد. خلیفه عباسی او را کشت. حلاج هم همینطور بود. در کتاب الغیبه شیخ الطائفه در باب «ذکر المذمومین من قبل الأئمة علیهم‌السلام» آمده است. ایشان دو باب دارند؛ ممدوحین و مذمومین. در باب مذمومین آمده که خیلی از آنها کشته شدند. یعنی فضا این جور می‌شد که در معرض این بودند که فوری آن را بکشند. حال چه رخ داده بود، فعلاً نمی‌دانم. اگر بعداً یک توضیحی پیدا کردید تا این سؤال من جواب داده بشود، بهتر می‌شود.

شاگرد: این مقدار برای شما روشن است که بنی فضال انحراف مذهبی نداشتند. از مجموع قرائن و شواهد؛ یکی کلامی است که نجاشی ذکر فرموده از حسن بن فضال. یکی خصیص بودن علی بن حسن نسبت به امام عسکری و یکی اینکه سؤال را از امام عسکری می‌پرسند، نه از ائمه قبلی. مجموع این قرائن و شواهد در ذهنتان تقویت نکرده که آنها اشکال اعتقادی نداشتند؟!

استاد: نه، حتی دیدم در کلمات بود؛ مگر حسین بن روح را ما معصوم می‌دانیم؟! ایشان قیاس کرده و گفته چون امام برای بنی فضال اینطور می‌گویند من هم برای آنها همینطور می‌گویم. این قیاس است. امام باید همان حرف را در مورد آنها بگویند. ایشان قیاس نکرد. یک مطلب کلی را امام علیهم‌السلام فرمودند. خب اگر حال این مطلب، این حال بوده که ایشان سرایت داده، آیا طابق النعل بالنعل بوده؟ یعنی این احتمال نیست ولو خلاف مماثلت می‌شود، ایشان که فرمودند «اقول فیما قال»، آن چه که امام فرمودند وجهش انحراف آنها نبود. وجهش مطلب دیگری بود. اما ایشان می‌گویند همان می‌زان اینجا هم هست.

شاگرد: با توجه به مجموع شواهدی که کنار هم گذاشتید، در ذهن شریفتان قوی شده که بنی فضال انحراف اعتقادی که آنها را از طایفه دوازده امامی جدا کند، نداشتند؟

استاد: نه، اگر اعتقادی می‌گویید برای ذهن من صاف نیست.

شاگرد: اعتقادی که آنها را از طایفه امامیه جدا بکند.

استاد: این مجهول است. از کجا می‌گویید؟

شاگرد: از مجموع مطالبی که فرمودید.

استاد: از مجموع مطالبی که عرض کردم، از یکی از آن‌ها نمی‌توانید در بیاورید که آن‌ها از انحراف عقیدتی دور بودند. کدام یک از آن‌ها دلالت بر آن داشت؟!

شاگرد: فطحیه را می‌گویم. انحراف عقیده بنی فضال را می‌گویم.

استاد: من فطحیه را که در اصلش گفتم. برای بزرگان اصحاب ائمه که ما می‌گوییم فطحی بودند و حدیث‌شان موثق است، عرض می‌کنم. انحراف عقیدتی نبود، یک طیفی بود که نیاز بود مدیریت بشود که شد. امام فرمودند «استوهبت»، چطور راجع به کسی که انحراف دارد بگویند «استوهبت»؟! معلوم است که دارند چه می‌گویند.

شاگرد۲: بنو فضل از حیث فطحی بودن مشکلی ندارند اما ممکن است از حیث دیگری مشکل داشته باشند.

استاد: یعنی وجه صدور این روایت «ذروا ما رأوا» چیست؟ ما نمی‌دانیم. ممکن است انحراف عقیدتی بوده باشد. ممکن است یک امر دیگر مخفی اجتماعی بود، برای حفظ جان او، یا برای حفظ جان امام علیه‌السلام بوده باشد. امام را زندانی کردند. به امام عرض کرد که شما فرزندی دارید؟ امام شعری خواندند به این مضمون که من فرزندانی دارم که همه دنیا را .... منظور این‌که حضرت هم زندان رفتند. لحظه به لحظه در معرض خطر بودند، بعد هم شهید شدند. این قدر زمان سخت بود.

شاگرد: آیا فتوا دادن به نحو روایت، یک امر جدیدی بود که آقایان در قالب حدیث نظرشان را بیان می کردند؟

تصفیه احادیث در قرن چهارم، ادعائی بودن دلیل

استاد: این بحث دوم است. من مطرح می‌کنم تا فردا. ایشان توضیحات مفصلی دادند. اصل حرف را به‌عنوان شوخی عرض کردم؛ بحث در این است که یک چیزی که در قرن چهارم توسط علماء و محدثین بزرگ شیعه اماته شده بود، با تشخیصی که شیخ داشتند دوباره آن مُمات را احیا کردند. این بحث ما بود. ایشان هم توضیحات مفصلی دادند. من سؤال را مطرح می‌کنم. قبل از اینکه سر تحلیل و توضیح ایشان راجع به کارهای شیخ بروم، سؤال مهمتر من راجع به همان قرن چهارم است. آن عصر است. تا آن را سر نرسانیم و در ذهن من طلبه صاف نشود، گام دومش تحلیل‌های دیگری دارد. آن اماته محل سؤال است؛ آیا علماء و اعیان امامیه و محدثین بزرگ، احادیث را تصفیه کردند؟ آیا واقعاً قرن چهارم قرن تصفیه بود؟ این قرن بود که می‌خواستند اماته کنند و نسیاً منسیاً بشود؟ بعد شیخ دوباره زحمت آن‌ها را هدر دادند؟! ای اینکه قرن چهارم قرن عمل بود. مثل سائر قرون. شما مقدمه فقیه را نگاه کنید. شیخ صدوق فرمودند «ما وه حجة بینی و بین ربی»، هر کسی این را بخواند، تصفیه می‌فهمد؟! ایشان که می‌گویند محمد بن زکریای رازی کتاب «من لایحضره الطبیب» نوشته، من هم گفتم مردم در خیلی از جاها به فقیه دسترسی ندارند، من هم یک رساله ساده در خانه‌ها نوشتم به‌عنوان «من لایحضره الفقیه». اگر حجتی بین من و ربم هست، یعنی آن چه که عمل می‌کنم را آوردم. نه اینکه الآن می‌خواهم تصفیه کنم. می‌خواهم حجم وسیعی از روایات را با الفقیه تصفیه کنم. اصلاً این جور نیست. یعنی آن چه که معمول به است را می‌خواهم بیاورم. اصلاً در مقام تصفیه نیستم. مرحوم کلینی هم همینطور است. پس این سؤال را مطرح می‌کنیم که آیا شواهدی هست که علماء در قرن چهارم در صدد تصفیه بودند؟ یا اگر شواهدی می‌آوریم دال بر چیزی جز عمل نیست؟ عمل هم که فتوا است. لذا مانعی ندارد که مقابلش هم می‌تواند باشد.

شاگرد: پس در شش سال امامت امام عسکری یک واقعه منفی نسبت به بنی فضال رخ داده بود...

استاد: واقعه منفی که نمی‌دانیم چیست. یا منفی اجتماعی که چاره‌ای نبود. یعنی در بدنه شیعه دیگر صلاح نبود. و الاّ دیگر لو می‌رفت. یعنی عوام شیعه که دست خودشان نبود و می‌گفتند. برای اینکه در عوام شیعه خلاف تقیه نشود و آن مقصود اصلی لوث نشود، بازتاب می‌دادند. لذا حضرت مخفیانه به زراره خبر دادند که اگر من یک چیزی می‌گویم «فَأَرَدْتُ أَنْ أُعَيِّبَهَا وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً»[1]. حضرت به پسر زراره گفتند که به این صورت است. نمی گذاشتند این بازتابی که ایجاد می‌شود لوث شود.

شاگرد۲: اینکه عبدالله افطح را امام اضافی می‌دانستند، موجب می‌شد امام عسکری را امام غائب بدانند. این برای شیعه آن زمان خیلی مهم بوده است.

استاد: بله، باید شواهدی پیدا کنیم که آن‌ها گفته باشند آخرین امام، امام عسکری هستند. اگر چنین شواهدی پیدا بشود خیلی خوب است.

شاگرد: در کتاب الغیبه مصدری برای «خذوا ما رووا» هست؟

استاد: نه.

شاگرد: چون حسین بن روح این جمله را گفته، ممکن است از همان ابتدا این مطرح بوده و ائمه مختلف مطرح میکردند و لذا حسین بن روح از نزدیک ترین امام به خود نقل میکند.

شاگرد۲: آیا منظور از ابامحمد نمی شود امام هادی باشد چون اسم فرزند بزرگشان محمد بوده؟

استاد: اگر می گفتند حرفی نیست من یادم نمی آید شما در کتب روایی یکجا بیاوری که به امام هادی ابامحمد گفته اند. بله عسکری را به هر دو امام می گفتند مشکلی نیست

والحمد لله رب العالمین

---

[1] الکهف ۷۹